

نقدی بر روایت خاطرات اردشیر زاهدی، فرزند توفان

بخش سوم

به قلم رضا رحیم پور

بخش اول و دوم در نشانی :

<http://www.mahnaaz.com/mz/%d.pdf>

پیدا کنید روزولتِ پرتقال فروش را

این کتاب مملوست از اطلاعات زائد و بدرنخور، برای نمونه اینکه آقای اردشیر زاهدی هنوزکه هنوز است چلوکباب را با قاشق میل میکنند و یا اینکه محمد رضا شاه، نوشیدن چای درنعلبکی را بسیار دوست میداشت. اطلاعاتی که به هیچ درد نمیخورد و فقط جهت فرداد (تبلیغ) اینکه او و شاه افراد خاکی بوده اند و بس. که باز در همانش هم، کلی پرسش هست!

" زاهدیها آشپزی داشتند که تخصص در تهیه آبگوشت نوع همدانی داشت. دوستان در بدو ورود به این نوع گردهمائی ها کاسه ای برمیداشتند. آبگوشت و گوشت کوبیده سهم خود را در آن میریختند و با یک تکه پیاز و سبزی تازه شروع به خوردن میکردند..... بعدها که اردشیر آشپزی از جمله پختن کباب را یاد گرفت ، ناهارهای آبگوشت همدانی تبدیل به چلو و کباب مخصوص روی اجاق ذغالی شد. آشپز چلو عالی از برج دم سیاه درست میکرد. گوجه فرنگی هم در حصارک فراوان بود.

هر کس وارد میشد ظرفی پراز چلو بر میداشت و کباب روی آن میگذاشت". (برگ ۱۳۶)

آدمی براستی به شک میافتد که این کتاب خاطرات سیاسی است یا کتاب آشپزی! البته آقای اردشیرزاهدی باید هم به جای موضوعات اساسی و مهم بدین شکل کتاب ۳۵۸ برگی خود را پر کند. کتابی که در آن حتی یکبار هم برای نمونه، نام دوشاه کلید کودتا، یعنی آقایان کرمیت روز ولت و دونالد ویلبر در آن ذکر نشده است. آقای اردشیرزاهدی، بسیار در مورد این آقایان کم لطفی میکنند. با اینکه این آقایان چندین بار از آقای اردشیرزاهدی در کتابهایشان نام میبرند، ولی در این کتاب برای نمونه که شده، حتی یکبار هم نامی از روزولت و ویلبر برده نمی شود. همان روزولتی که شاه بابت سرنگون ساختن حکومت ملی مصدق آنقدر از او سپاسگزار بود. همان روزولتی که بخاطر "کمکهایش در ۲۸ مرداد"، مدال لیاقت از پرزیدنت آیزنهاور را دریافت کرده بود. جا داشت که آقای اردشیرزاهدی بی معرفتی ننموده و او نیز از آنان در کتاب خاطراتش نامی میبرد.

ولی خوشبختانه آدم دروغگو کم حافظه میشود. در اینجا نمونه ای (مثالی) میآورم که خواهید دید که چگونه خود کتاب خاطرات آقای اردشیرزاهدی بدست خودشان سانسور شده است. در اینجا به خواننده گرامی ثابت میکنم که در نوشتار نخستین کتاب نام این دو شخص ذکر شده بوده است که بعداً زدوده (حذف) شده است. همانطور که گفته شد در سراسر خاطرات آقای اردشیرزاهدی سخنی از این دو جاسوس سیا (کرمیت روزولت و دونالد ویلبر) نرفته است. ولی با کمی کنجکاوی میتوان دید که نام این دو جاسوس در بخش انگلیسی کتاب موجود است ولی در بخش فارسی نام این دو بکل محوشده است.

بدین معنا که خانم و آقای پیرنیا (چون همانطور که خود آقای اردشیرزاهدی اذعان داشته است ایشان خود حوصله تالیف نداشته اند و فقط این خاطرات را به این دو میرزا بنویسان خود گفته است و آنها را دنبال تکمیل کتاب فرستاده است) از اسلوب قابل تحسین رجوع مستقیم به منبع و مواخذ درباره شخصیت‌های نامبرده در کتاب را بکار برده اند. برای نمونه زمانیکه آقای اردشیرزاهدی در خاطراتش درباره آقای ابوالحسن بنی صدر اظهار نظری کرده اند، خانم و آقای پیرنیا زحمت کشیده و آن منبعی که این سخن و یا ادعای آقای زاهدی را نکرو یا تایید میکند را در لیست منابع جا داده اند. بطوریکه اگر احياناً کسی بخواهد درستی این ادعای قید شده در کتاب راجع به آقای بنی صدر را کنترل کند، بتواند به فلان کتاب، از فلان نویسنده و در فلان برگ رجوع کند. کاری پر زحمت ولی بسیار ارزنده که امیدوارم که ما ایرانیان در آینده بیشتر از این اسلوب در کتابهایمان بکار ببریم. آری، اسلوبی ارزنده ولی شاید در کتابهای دیگر نه اینجا که آقای زاهدی بزور خود را به کوچه علی چپ میزند. در اینجا کاریست زیادی و مچ واکن. چرا؟ زیرا نتیجه این میشود که شما از طرفی نتوانید نام این دو جاسوسی را که آقای اردشیرزاهدی مثل دیوسفید از آنها میترسد را در سراسر کتاب خاطرات آقای اردشیرزاهدی پیدا کنید. ولی اما - آنها چه امایی! - از قرار معلوم خانم و آقای پیرنیا به هر ترتیبی که بوده، یادشان رفته که اسم ایندو را از لیست کتابنامه و منابع تحقیق و تطبیق به زبان انگلیسی حذف کنند.

لذا در برگ ۳۳۷ کتاب خاطرات آقای اردشیرزاهدی، خوانندگان محترم میتوانند در این لیست سه بار نام کرمیت روزولت و چهار بار نام دونالد ویلبر را به لاتین مشاهده کنند! بدون اینکه کوچکترین نامی از آنها در متن فارسی کتاب ذکر شده باشد!

واقعاً مسخره است که آدمی اشاره به منابعی و یا ماخذی درباره شخصی کند که در همان کتاب از او اشاره ای نشده باشد!

به عبارت دیگر و به احتمال قوی اینچنین بوده است که خانم و آقای پیرنیا در نوشتار اولیه خودشان به آقایان کرمیت روزولت و دونالد ویلبراشاراتی کرده بودند ولی پس از رویت انکار و به کوچه علی چپ زدن آقای اردشیرزاهدی، خانم و آقای پیرنیا مجبور شده اند که نام این دو را از همه جای متن کتاب خط بزنند. ولی دست از قضا، ایشان یادشان رفته است که این سانسوراز خود را همچنین در قسمت کتابنامه متن انگلیسی کتاب هم انجام دهند!!

اگر میخواهید خودتان کنترل کنید. مثلاً در برگ ۳۳۷ کتاب بزبان انگلیسی آمده است :

- کرمیت روزولت، کتاب " لانه جاسوسان" از امیر طاهری ، برگ ۳۵ و ۳۶.

یعنی اگر شما به برگ ۳۵ و ۳۶ کتاب آقای امیرطاهری (بزبان انگلیسی) رجوع کنید، خواهید توانست مطلبی از آقای کرمیت روزولت بیابید که در کتاب خاطرات آقای اردشیر زاهدی قید نشده است! به عبارت دیگر سانسور و محوشده است! واقعا که دست مریزاد!

کودتای ۲۸ مرداد و خنگی بعضی ها

آقای اردشیرزاهدی، بنظر شما چرا این کودتای ۲۸ مرداد برایمان مهم است؟ چرا من و دوستان من در سازمان سوسیالیست های ایران (سوسیالیست های مصدقی) اینقدر برای روشن شدن بیشترین مسئله تاکید داریم؟ و چرا دوستان سلطنت طلب شما از جمله آقای داریوش همایون (شوهر خواهرتان) اینقدر اصرار میورزند که این بخش از تاریخ معاصر را بفراموشی بسپاریم و کمتر درباره آن سخن بگوئیم؟

توگوئی که کودتای شوم ۲۸ مرداد یک آزمون دبستانی است که پس از چهار ساعت یا چهار سال باید نمره ای بدان داد و پرونده آن را بست و دیگر از آن نامی نبرد. نه خیر، برعکس. تا زمانیکه این واقعیت که نه این کودتای شوم ۲۸ مرداد ، بل هرگونه کودتایی دگری، از هنوعش که باشد، عملی

وحشیانه و غیردمکراتیک برای تصاحب قدرت سیاسی درکشورمان محسوب می‌گردد، ملکه ذهن ما ایرانیان نگردد، ما میبایستی به کلاس تاریخ بازگردیم و تا درک واقعی آن، کلاس درس تاریخ را ترک نکنیم. درست همانگونه که درصنعت هواپیمائی تا علت اساسی اصلی یک سانحه هواپیمایی به تام روشن نشود، پرونده آن سانحه را نمی‌بندند. این عمل به اصطلاح "گیردادن" به آن، نه بدان خاطر است تا اعضای خانوارکشته شده در آن سانحه را بیشتربیازارند، بلکه بدان خاطر است که درآینده هیچ هواپیمای دیگری به خاطرهمان سهو و اشتباه سرنگون نگردد. این اسلوب باختری (غربی) باعث شده است که امروزه مسافرت هوائی از مطمئن ترین نوع مسافرت محسوب گردد.

آیا این حق هرکس نیست تا بداند که چه درتاریخ کشورش رخ داده است؟ طرفه اینکه خود این استبداد امروزی با حکومت خلیفه ای علی خامنه ای، منتج و نتیجه طبیعی همان کودتای شومی بود که با کمک بیدریغ، سیا، ام.ای. ۶، شما و پدرتان به بته نشست. حتی بسیاری از صاحبانظران سیاسی از جمله استیون کینزر، رخداد جانگداز یازده سپتامیر را مربوط و یکی ازنتایج ابتر کودتای ۲۸ مرداد میدانند. پس بنابراین طبیعی است که تا زمانیکه تمامی ابعاد وچگونگی وعلل به وقوع پیوستن اینچنین فاجعه ای برایمان به درستی روشن نگردد، نمیتوان از کنار آن رد شد، چرا که درآنصورت نخواهیم توانست تا ازامکان تکرارآن پیشگیری نمائیم.

بقول فیلسوف آمریکائی مکزیکی الاصل، گئورگ سانتایانا: "مردمی که ازگذشته شان درس عبرت نگیرند؛ محکوم به تجربه دو باره آنند". به همان شکل که اگرما ایرانیان، نقش آخوند های مرتجعی که فتحعلی شاه قاجار را به بهانه واهی دفاع از بیضه اسلام فریفتند و همو را شیر کردند تا آندو جنگ خفت بار(اولی طی سالها ی ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۳ و دومی طی سالهای ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸) با

روسها براه اندازد و باعث از دست دادن یک سوم از خاک ایران شود، را خوب آموخته و درک میکردیم ، حال دسته ای از قماش همان آخوندها برکشورمان حکومت نمیکردند.

قصد و تاکید من برکند و کاودر باره کودتای شوم ۲۸ مرداد، نه انتقام و خونخواهی است که جملگی بانیان اصلی آن (چرچیل، ایدن، برادران دالس و آیزنهاور) و مجری آن (کرمیت روزولت)، همکاران و مامورین آن (فضل الله زاهدی، نعمت الله نصیری، برادران رشیدی ، محمد رضا شاه ...) و حتی اکثر قربانیان آن (زنده یادان مصدق، فاطمی، افسران اعدامی ...) همگی با هفت هزارسالگان سر بسرند. تاکید من برشناسائی تام کودتای شوم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای اینست که بدبختانه ما ایرانیان حافظه نیرومند تاریخی نداریم وازگذشته مان به اندازه کافی درس عبرت نمیگیریم. کودتا پدیده ای است که تنها در کشورهای استبد زده امکان پذیر است و شما نمیتوانید یک کودتای موفق در یک کشور دمکراتیک بیابید. تا زمانیکه گزینه کودتا بعنوان یکی ابزار رسیدن به قدرت، جزئی ازشالوده ذهن سیاسی ما ایرانیان محسوب گردد، بیانگر آنست که ما ایرانیان هنوز بطورتام (کل) هیچ چیز از تاریخ ایران وبه ویژه (بطور اخص) چیزی از کودتای شوم ۲۸ مرداد نیاموخته ایم ودر همان دایره استبداد در جا خواهیم زد.

کودتای شوم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با یک ضربه خونین، نه یک فاجعه بزرگ، که دستکم هفت فاجعه دلخراش و سترگ را برای ایران ما آفرید، که تنها سه فاجعه مهم آن همانا از دست دادن، استقلال، ، نابودی ،حاکمیت ملی، و نابودی ،حاکمیت مردم ، ایران بود. اگر این کودتایی که آقای زاهدی و دیگر طالبان سلطنت، آنرا همچونوش دارویی در نسخه " قیام ملی " برای ایرانیان تزریق کردند، خوب بود که حال جایگاه ایران ما این نمی بود. هنوز بسیاری از ما ایرانیان به درک واقعی و اثرات

نامیمون و شوم این کودتا واقف نشده ایم.

هنوز هستند کسانی که به کودتای شوم ۲۸ مرداد با عینک مادی مینگرند که انگارتنها پنجاه درصد از ذخایر نفت مان از دست رفت و اظهار میدارند که خوب بالاخره همانی شد که رزم آراء میخواست! ولی کجاست آن شعور و بصیرت سیاسی تا ببندد که این کودتای شوم تماماً و به شکل صد درصد، استقلال، حاکمیت ملی و حاکمیت مردمی را از ما ایرانیان مصادره کرد و از میان برد. برای نمونه اگر تا پیش از این کودتا، بیشترین مجلس شورای ملی بود که نخست وزیر تعیین میکرد، ولی از بدو کودتا و پس از آن، گماشتن (تعیین) و یا تأیید نخست وزیران ایرانی جزئی از وظایف دولت آمریکا بحساب میآمد. هنوز هستند بسیاری از هم میهنانم که کودتا و یا دخالت نظامی را بعنوان یک اسلوب شایسته در معادلات قدرت سیاسی میبینند. بدتر از آن، هستند هنوز کسانی که حتی حمله نظامی یک قدرت خارجی به ایران را یک رهیافت و گزینه سیاسی برای رژیم استبدادی ملایان در ایران ارائه میدهند. توگوئی هنوز ما ایرانیان به این درک ساده نرسیده ایم که " پیروزی یک کودتا در کشوری به معنای رفوزه گی همان کشور در امتحان دموکراسی و مردم سالاری میباشد".

بی دلیل نیست که زمان حکومت میانه رو و اصلاح طلب خاتمی، امکان کودتا از سوی سپاه پاسداران نیز بالا رفت و سران سپاه پاسداران از زبان و دست و پا بریدنها آنچنانی سخن میراندند. چرا که درخت کودتا و بته خشونت سیاسی تنها در خاک استبدادی میروید و بس. حتی در زمان کنونی نیز احتمال کودتا برای بدست گرفتن کامل قدرت از سوی رییس جمهوری محمود احمدی نژاد و شرکای پاسدارش را نمیتوان نادیده گرفت. درست است که جمهوری اسلامی ایران رژیمی است ارتجاعی و غیر دموکراتیک، ولی باید در نظر داشت که امکان پسرقت بیشتر روی

کارآمدن رژیمی بمراتب ارتجاعی ترو عقب گراتر از دولت امروزایران هم وجود دارد.

باری، آقای اردشیر زاهدی، تا آنجا که همه میدانند این شما هستید که نسبت خونی با دکتر مصدق دارید و نه من. تنها افتخار من و مانند من این است که میخواهیم در عمل "نوه سیاسی" آن رادمرد تاریخ ایران باشیم و برای آزادی و استقلال واقعی کشورمان تلاش کنیم. ولی علت اصلی و اصرار من و مانند من برای روشن کردن جوانب فاجعه کودتای بیست و هشت مرداد - سوای اینکه میخواهیم این برهه تاریخی و نقطه پایان بردوره دمکراتیک ۲۸ ماهه در تاریخ سه هزارساله کشورمان را بهتر بشناسیم - این است که کمک کنیم تا در آینده اینگونه فجایع دوباره تکرار نگردند و هر شخص و یا دولتی (چه خودی و چه خارجی) در امور کشورمان اینچنین گستاخانه دخالت نکند.

اصلاً تا بحال این پرسش را از خود کرده اید که چرا بیشتر تحلیلهای سیاسی ما ایرانیان اینقدر آبکی و شالوده‌های ذهنی ما اینقدر آغشته به تئوریهای مختلف، توطئه، است؟

آیا این بدان خاطر نیست که تقریباً تمام علل و دلایل واقعی اکثر رخداد های سیاسی در ایران برای مردم بازگو نشده و اگر شده غالباً اشتباهی (چه عمدی یا غیرعمدی، ولی بیشتر عمدی) و مغرضانه بوده است. آری، سانسور و نبود آزادی بیان و قلم بیشک از جمله دلایل مهم آن بوده و هستند، ولی بدتر از آن همان خودسانسوری و مغلطه کاری خود ما ایرانیان است. به شکلی که پس از گذشت بیش از نیم قرن از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تقریباً سی سال از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، هر روز یک تئوری نو و شاخداری به بازار عرضه میداریم. یکی چون محمد رضا شاه سخن از کودتای سرتیپ تقی ریاحی بنفع مصدق و دیگری داد سخن از کودتای مصدق بر علیه خودش

میدهد!! آخره فردی که اینچنین تئوری‌هایی را به این آشفته بازارسیاسی و فکری ایران زمین عرضه میدارد و یا حتی آنرا میپذیرد، میبایستی نیک بداند که هیچ دیوانه ای هم با کودتای خود، خودش را به سه سال زندان و تبعید ابدی محکوم نمیکند و یا وزیرنا بغه و لایق خود را که مبتکر اصلی ملی شدن نفت هم بود، را که دیگر اعدام نمیکند! پس علت فقط نبود و یا کمبود آزادی بیان و قلم نیست. وگرنه در خارج از ایران و یا در همان مونترو واقع در سوئیس که آقای زاهدی تشریف دارند که استبدادی وجود ندارد.

علل دیگر آنرا میبایستی در "خود سانسوری" و "مغلطه کاری" خودمان ببینیم. اینکه اکثر ما ایرانیان نه با خود صادقیم و نه با دیگران. انگاری فرشته هستیم و اشتباه ناپذیر. قدری هم صداقت بخرج دهیم و از شکست و اشتباهایمان نیز یاد می‌کنیم و واقعیت را همانطور که هست بپذیریم.

بیخود نیست که باختریان این اندازه از ما جلوبند. این جماعت حتی در آخر هر دوربازی پوکرشان، بالاخره زمانی صادقانه دستشان را روی میز رومیکند و حتی بلک جک (بازی ۲۱) را هم روباز بازی میکنند، چرا که دل به شانس میبندند و دیگر حقه و کلک را کنار میگذارند.

اگر هم روزی سیاستمداری کهنه و بازنشسته از باخترزمین، کتاب خاطراتی بنویسد، با تمامی اغماض و گذشت زیادی در حق خودش، باز گزاره ای (موضوعی) نو و یا دستکم یک حقیقت ناگفته ای برای خوانندگان خودش دارد.

و آنگاه در این میان کتاب خاطرات شما، آقای اردشیر زاهدی، چیزی نیست جز کتمان حقایق آشکار و روشن. شما اگر واقعا میخواستید که هم میهن دلسوزی برای ما باشید، جا داشت که دلیرانه از حقایق پشت پرده آن کودتا برایمان میگفتید. شما، فرزند توفان! اگر واقعا به نقشتان در کودتای

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ افتخار میکنید، پس چرا آنرا انکار میکنید؟ دیگر چرا با واژه ها و کلمات بازی میکنید؟ یک مشت از افسران ارتش به دستوریک مامور مخفی سیا بنام کریمیت روزولت، دفتر

کار(ومنزل) یک نخست وزیر ملی و دمکراتیک کشوری را به خاک و خون کشانده و جان سیصد و اندی نفر را گرفته اند و بجای حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق، پدرتحت پیگرد و تعقیب تان را با یک حکم ساختگی از شاه (که طبق قانون مشروطه تنها نقشی تشریفاتی درکشوردارد) را دریک شهربانی تسخیرشده و درمیان سربازان شورشی، تحت عنوان نخست وزیر براین کشورقالب میکنند. شما که نمیتوانید نام اینرا "قیام ملی" بگذارید! "قیام ملی" تعریف مشخص و ویژه ای دارد. عکسهای آن روز را همگان دیده اند. مشتی ارادل و اوباش چاله میدانی و دروازه قزوینی چماق و قمه بدست، سواربر وانت و کامیون، با پشتیبانی گروهی ازارتشیان درخیابانهای خلوت تهران، طرفداران حکومت ملی را شکار و سرکوب میکنند.

آخراینکه قیام ملی نمیشود! اگرشما رخداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را قیام ملی مینامید، پس میبایستی طبق این منطق تان، انقلابهای آرام و بدون خونریزی (مخملین) درچکسلواکی، مجارستان، لهستان، اوکراین و گرجستان را "کودتا" بنامید. شما در جمعی متشکل از افرادی معقول و باسواد، این انقلابهای مخملین را کودتا بنامید و واکنش حضار را خوب بنگرید. به شما قول میدهم که با این کارتان مجلس را گرم و آنان را کلی به خنده خواهید انداخت! تمام گیتی که نباید ترمینولوژی و واژگان پدیده های سیاسی خودش را بخاطر شما و مشتی ازطالبان برگشت سلطنت برعکس و وارانہ نماید. این شما ها هستید که درجایگاه اقلیت، بایستی دست ازاین ترمینولوژی و تعاریف وارانہ تان بردارید.

البته تا مدتی کوتاه پس ازآن کودتای شوم، بازآن تئوری "قیام ملی" شما خریدارانی داشت؛ چرا که بقول اروپاییان "آنجا که پول سخن گوید، حقیقت خاموش میماند". ولی نه دیگرپس از پنجاه و اندی سال. استخوانهای اجساد بانیان آن کودتا از چرچیل تا روزولت و آیزنهاورهمه پودر و خاک

شدند و تمام گیتی از آن روز شوم تحت نام کودتا ۲۸ مرداد نام میبرند. خود، سیا، گزارشات خودش در باره آن روز را با تیتراژ "سرنگون سازی مصدق، نخست وزیر ایران" نام میبرد و افزون بر آن معتبرترین روزنامه گیتی (نیویورک تایمز) تمامی متن آنرا نیز در سال دو هزار میلادی بچاپ میرساند و آنگاه شما هنوز اندر خم بازی کوی بازی با واژگان و کلمات هستید؟

ایکاش شما هم قدری شهامت شیرزنان آزادیخواه ایران امروز را داشتید و شجاعانه حقایق نویی برایمان میگفتید تا شاید چند لوکس (واحد اندازه گیری روشنایی نور) راه نسل آتی ایران را بیشتر روشن میکرد.

نه اینکه با ارائه مشتی دروغ شاخدار و نیرنگ، ذهن سیاسی از پیش آشفته هم میهنانتان را کمی بیشتر مخدوش کنید. نه اینکه در کتاب خاطرات تان از کلمه کودتا چون دیوی سفید بهراسید! شما اگر واقعا معتقدید در آن دوران وظیفه میهن پرستی تان را نیک بجا آورده اید؛ پس چرا آنرا انکار میکنید؟ شما که ادعای فرزندی توفان بودن را دارید، پس پرشهامت بگویید که در کودتا همدستی کرده اید و بدان هم افتخار میکنید و بس! مطمئن باشید در آن صورت، نه بخاطر اعمالتان در آن کودتای شوم، که بخاطر شهامتتان، آفرینها خواهید شنید. آخر چطور امکان دارد که شما در خاطرات ۳۵۸ برگی تان، حتی یک بار هم برای نمونه، سخنی از آقای کرمیت روزلت نبرید.

اودر کتابش ("پاد کودتا" و یا "کودتا در کودتا") از جلسات، گفتگو و قرار ملاقات با شما و پدرتان بارها و بارها نام برده است و گویا آنقدر هم با شما صمیمی بوده که شما را "اردی" خطاب میکرده است. آخر کتابی اینچنین مملو از دروغ و مغلطه که خواندن ندارد! چرا وقت و اعصاب هم میهنانتان را اینطور ضایع میکنید؟ شما خود دل پری از رژیم ملایان دارید ولی خودتان از بسیاری جهات، از جمله شهامت در بیان حقایق آنچه در دوران وزارت و سفیری تان رخ داده است، همسنگ با همین ملایانی هستید که امروز تکیه بر مسند قدرت در ایران امروزمان دارند. فرق شما با آنها،

فرق کروات است با عمامه و قبا. ای کاش سرسوزنی از شهادت و صداقت جد بزرگواتان، زنده یاد موتمن الملک، از قهرمانان نیک و پرآوازه انقلاب مشروطیت نیز در شما می بود!

اقرار و بازگوئی آن اسراری که شما بعنوان یکی از دو بازمانده (دیگری شاهدخت اشرف است) در باره کودتای ۲۸ مرداد میدانید، تنها زمان انتظار برای روشن شدن تام آن واقعه تاریخی را کوتاه‌تر می‌کند و بس.

والا حقایق کودتای ۲۸ مرداد کم و بیش بچاپ رسیده و هر روز هم بیشتر از روز پیش آشکار می‌گردد و در آخر سر نیز کودتای ۲۸ مرداد با تمام جزئیاتش بر همه روشن و آشکار خواهد شد.

شهادت گفتن حقایق خود رکن مهمی از شخصیت یک سیاستمدار محسوب می‌گردد. سخن پر دماغ آبراهام لینکن را بیاد آریم که میگفت "میتوان بخشی از مردم را تا ابد گول زد و میتوان همه مردم را برای مدتی گول زد. ولی نمیتوان همه مردم را تا ابد گول زد." از قرار معلوم شما آقای اردشیر زاهدی، میخواهید همانند رژیم کنونی، تنها بخشی از مردم ایران را تا ابد گول بزنید!

معروف است که عبدالله انتظام (رئیس اسبق شرکت نفت ایران) گفته بود که در دوران رضا شاه کسی جرات نداشت به او دروغ بگوید، در حالیکه در دوران محمد رضا شاه کسی جرأت گفتن حقایق به او را نداشت. خود شاه پس از کودتا شخصا از کرمیت روزولت سپاسگزاری کرد. یعنی ارباب شما، پنجاه و اندی سال پیش، نقش کرمیت روزولت را نه تنها قبول، که حتی از او سپاس‌گزاری کرده بود. آنگاه شما هنوز هم رضایت نمی دهید و چشمتان را بر وقایع می‌بندید؟ درست مانند بخش بزرگی از طالبان سلطنت که هنوز انقلاب ایران را، فتنه، مینامند. در حالیکه باز خود شاه

درآبان ۵۷ به شنیدن "صدای پای انقلاب" اعتراف کرده بود! ولی شما پس از ۵۴ سال جریزه دیدن حقایق را ندارید و مثل کپکی سرتان را توی برف فرو کرده و حتی از ذکر نام کرمیت روزولت هم میهراسید. آدمی پس از خواندن خاطرات شما است که نیک درک میکند که چگونه آن "جزیره ثباتی" که آقای جیمی کارتر آنقدر از آن دم میزد مثل یک دژ شیشه ای بدانگونه خاکشیر شد. و چه خوب که شد!

چنان رژیمی متشکل از افراد دروغگویی مانند شما که حتی پس از پنجاه و اندی سال باز هم جریزه اعتراف به حقایق آنچنان آشکار و روشن را نداشته باشد، همان به که نباشد. و حال اینکه، اگر در حال حاضر یک مشت مستبد، تمامیت خواه بر کشور ما حکومت میکنند، از صدقه سرافرادی نظیر شماست. شما اگر بد نبودید، فرشته امروز با ما بود!

جاه طلبی های اردشیر زاهدی

میگویند میوه درخت خیلی دور هم از تنه خود درخت نمیافتد و از این رو جاه طلبی های اردشیر خان نیز به پدر رفته است. شکی نیست اگر کودتا به هدف نمی نشست، اردشیر خان در خواب هم نمی توانست به مقامات چنان بالائی برسد، چه رسد ازدواج با دختر شاه. اردشیر زاهدی پس از کودتا، بلافاصله بعنوان مشاور ویژه نخست وزیری، وردست پدر مینشیند و چند ی پس از آن آجودان شاه شده و با دختر او، شاهدخت شهناز، نیز ازدواج میکند. وی در دو دوره مجزا سفیر ایران در آمریکا و در یک دوره به سفیری در بریتانیا منصوب میگردد. در سال ۱۳۴۵ لباس وزارت وزیر امور خارجه را بتن میکند و پس از پنج سال در اواخر وزارت خویش در صدد جانشینی

، هویدا ، برمیآید. اختلافات او با هویدا به جای باریک میکشد و او به شاه میفهماند که یا جای او در حکومت است یا هویدا. از آنجا یکه اردشیر جاه طلب بخوبی واقف بود که چنین پستی برابر با نوکری شاه و فاقد هرگونه قدرتی واقعی میباشد، پس دوپیش شرط نیز برای احراز به این مقام از شاه میخواهد.

یکی آنکه نخست مجلس شورای ملی او را به عنوان نخست وزیر به شاه معرفی کند و دوم اینکه او در مقابل مجلس مسئول باشد. (برگ ۲۸۸). بیشک اردشیر خان ما خیلی پشتش باد خورده بود و نشان میداد که بعد از هژده سال التزام رکاب با شاه باز هم شناخت درستی از شاه نداشته است و آن اینکه شاهی مستبد همچو او که برای یکه تازی در مسند قدرت، روح و مملکت خویش را به آمریکائیان و بریتانیا فروخته بود، که دیگر احتیاجی به موی دماغی چون اردشیر نداشت. طرفه اینکه او در آن زمان نیز دختر شاه را طلاق داده بود و داماد اسبق شاه شمرده میشد. افزون بر آن اردشیر غافل از این بود که شاه، همانطوریکه از خاطرات علم پیداست، حتی پست سفارت را هم برای چنین "پلی بوئی" زیادی میدانست چه برسد به پست نخست وزیری! در حال اردشیر پس از دریافت یک "نه" سترگ از شاه و شکست سختش به هویدا، به حالت قهر به مونترو در سوئیس میرود. اینجاست که او بناگاه و نیزیکشبه عملکردهای دولت شاهنشاهی را مورد انتقاد قرار میدهد. به آنگونه که حتی شاه یکبار او را سرزنش کرده و از او میپرسد که " اردشیر تو هم یاغی شدی؟" (برگ ۲۹۰). تو گوئی انگار نه انگار که خود ایشان از مقطع شوم کودتای ۲۸ مرداد، بعنوان آجودان ویژه شاه، مشاور نخست وزیر کودتا، پنج سال وزیری امور خارجه و باقی ایام تحت عنوان سفیر کبیر ایران در دو کشور مهم آمریکا و بریتانیا، بطور مدام در بطن دولت شاهنشاهی قرار داشته اند.

البته از قرار معلوم، این در خون پدر و پسر بوده که هر وقت مورد بی لطفی شاه قرار میگرفتند، بنا

گهان و یکشنبه آزادیخواه و طرفدار اجرای دقیق قانون اساسی مشروطه میشدند. اما این ادای اردشیرخان مثل پدرش ژستی بیش نیست.

او فهمیده یا نفهمیده با این حرفش بناچار اعتراف میکند که تمام پست هایی که از زمان کودتا ۳۲ داشته است غیر قانونی بوده است، چرا که دو پست سفیری وی در آمریکا و درلندن وهم پست وزارت امور خارجه هرسه از طرف خود شاه صادر شده بود و طبق همان قانون اساسی مشروطه ای که اردشیرخان ما یکشنبه سنگ آن را به سینه اش میزند، غیر قانونی بوده اند. طبق قانون اساسی مشروطه آن دو پست سفارت هم میبایستی از سوی وزیر امور خارجه صادر میشد که نشده بود. پست وزارت اوهم به این علت غیر قانونی بود، زیرا هویدا را شاه به مجلس معرفی کرده بود و نه بلعکس. جالب اینجاست که اردشیرخان ما مثل پدرش فکر میکرد که مشروطه خواهی مانند رادیویی است که هر موقع لازم داشتی میتوان آنرا روشن و درغیراینصورت بایستی خاموش و بی استفاده در کنجی قرارگیرد.

برای نمونه وقتی اردشیر خان در دی ماه ۱۳۴۵ به وزارت امور خارجه از طرف شاه انتصاب میشود پیش شرطهای خود را به هویدا چنین حالی میکند:

"اعلیحضرت تعیین کننده خط مشی سیاست خارجی کشور است و اردشیر تنها از او دستور میگیرد." (برگ ۲۷۲)

آیا این عمل آقای اردشیرخان مخالف روح مشروطه خواهی نیست که شاه را از هر گونه دخالت در کار حکومتی ممنوع میساخت و بدوتنها همچو یک نماد تشریفاتی درکشور مینگریست؟ ولی چگونه است که یکباره اردشیرخان ما فیلش هوای هندوستان میکند و یکشنبه مشروطه خواه میگردند و آن زمانی است که به گفته او شاهدخت اشرف خواهر دوقلوی شاه بعنوان فرستاده

ویژه ایران به چین، گزارش سفر خود را تنها در اختیار شاه میگذارد و حتی رونوشت آن گزارش را هم به وزیر امور خارجه، اردشیر خان، نمیدهد. (برگ ۲۹۰).

"سال ۱۳۵۰ است و والا حضرت اشرف به کشور چین سفر میکند. و در بازگشت، گزارش خود را تقدیم برادر کرده و به وزیر امور خارجه وقعی نمی گذارد و حتی کپی آن گزارش را به وزیر امور خارجه نمیدهد. اردشیر که این عمل شاهدخت اشرف را بعنوان دخالت در امور وزارتخانه خود میداند بسختی برآشفته و تهدید به استعفا میکند. و سرانجام استعفای اردشیر تقدیم محمد رضا شده و از کار کناره گیری میکند." (برگ ۲۹۰).

اینجاست که اردشیر خان ما دوباره شاکی میشود، چون طبق قانون اساسی مشروطه سفیران و فرستادگان ویژه دولت تنها در مقابل وزیر امور خارجه مسئول و جوابگو هستند نه شاه. لذا اردشیر خان فقط در این مورد ویژه شاکی شده و استعفا خود را تقدیم "شاه" میدارند. خنده دار اینکه همین استعفا دادن به شاه خودش از جنبه حقوقی ضد مشروطه است و بی ارزش است. اردشیر خان بیسواد ما اگر میخواست مطابق قانونی اساسی مشروطه عمل میکرد، که میبایستی استعفای خود را تقدیم رئیس حکومت یعنی نخست وزیر هویدا میکرد، نه شاه!!

نکته دوم اینجاست که آقای اردشیر زاهدی عدم دریافت گزارش مسافرت چین شاهدخت اشرف را علت استعفای خود قلمداد میکند که این نیز نادرست و دروغی بیش نیست. چرا که آقای اردشیر زاهدی میبایستی علت معقولی دال بر روح " مشروطه خواهی " خودش ارائه دهد و چه داستانی بهتر از این که او نمیتوانسته بیرون نگاه داشتن وزیر امور خارجه در تعیین سیاست خارجی را تحمل کند. اگر آقای اردشیر زاهدی، شاه را تنها شخص تعیین کننده سیاست خارجی میدانسته (برگ ۲۷۲) پس بنابراین کاری که شاهدخت اشرف کرده بود، نمیتوانسته اشتباه بوده

باشد ، چون آقای اردشیرزاهدی کاره ای نبوده و می بایستی تنها منتظر دستورفرمایشات شاه
میمانند.

ولی آقای اردشیرزاهدی با علم به منفور بودن بی حد شاهدخت اشرف نزد ایرانیان، میخواهد
نشان دهد که او نیز با دخالت‌های این شاهدخت نانجیب مخالف بوده است.

برای دریافتن علت واقعی استعفای آقای اردشیرزاهدی می بایستی به کتاب ،معمای هویدا ، بقلم
آقای عباس (ملک زاده) میلانی رجوع کنیم که بر اساس گفتگو های خود با اردشیر زاهدی
منویسد :

" زاهدی سیاهه ای ازکسانی را که قرار بود نشان همایونی دریافت کنند را به دفتر نخست وزیری
فرستاد. هویدا هم ازطریق یکی از منشیان خود لیست را پس فرستاد و توضیح داد که لیست
بعدازموعده مقرر دریافت شده است. روایت زاهدی اندکی متفاوت است . به گفته ی او خشمش
بیشتر از این بابت بود که هویدا و علم دست به یکی کرده و نام چند تنی از اطرافیان خود را به
لیست وزارت خارجه افزوده بود. در هر صورت زاهدی دوباره نامه ای تند و سخت گزنده به
نخست وزیر نوشت. هویدا هم نامه را پیش شاه برد و استعفای خود را تقدیم کرد. شاه استعفایش
را نپذیرفت. وعده داد که به مساله رسیدگی خواهد کرد. زاهدی را از طریق رئیس دفتر
مخصوص ، معینیان ، به وزارت دربار فرا خواند. در آن جا به اطلاع او رسانده شد که یا باید
نامه ی تند خود را پس بگیرد یا استعفا کند. زاهدی استعفا را برگزید. بلا فاصله برای گذراندن
تعطیلات به ویلای خود در مونتروی سوئیس رفت." (، گفتگوی نگارنده با زاهدی ،) (معمای هویدا
بقلم عباس میلانی، چاپ اختران ، تهران ، برگ ۳۲۵)

درهرحال یا آقای زاهدی درکتاب خاطرات خود به خوانندگان دروغ میگویند یا به آقای عباس

میلانی، استاد دانشگاه استانفورد آمریکا که برای نوشتار کتاب پژوهشی (ونه سیاسی) خود؛ معمای هویدا؛ بارها با آقای اردشیر زاهدی مصاحبه نموده اند.

حالا اگرما ازاین دروغ اردشیر خان، مانند دیگر دروغ هایشان زیرسیبلی هم که بگذریم، نمونه بعدی ثابت میکند که اینها تنها ژست گرفتند تو خالی این فرد جاه طلب میباشد. درست کمتر از هشت سال پس از آن و در آستانه پیروزی انقلاب بهمن، زمانیکه در هفدهم دیماه ۱۳۵۷ آقای احمد میرفندرسی وزیر امور خارجه شاهپور بختیار، طی تلگرافی به خدمت اردشیر خان بعنوان سفیر ایران در آمریکا خاتمه میدهد، اردشیر خان ما از این دستور سرپیچی میکند. حالا باز دوباره اردشیر خان مشروطه خواه ما با یک قرکمرباباکرم، ۱۸۰ درجه تغییر نظر داده و ضد مشروطه شده و میفرمایند که :

"وزیر امور خارجه حق ندارند که سفیر شاهنشاه آریامهرا برکنار سازد" (برگ ۳۱۳)

به عبارت دیگر و او تنها و تنها از اعلیحضرت دستور میگیرد و تنها اوست که میتواند او را از سفیری برکنار سازد نه حکومت بختیار! پس به گفته او تنها شاه میبایستی در انتصاب و عزل سفراء دخالت میکرده است. خوب ملاحظه میفرمایید که ایشان هر وقت که دلشان خواست قانون مشروطه را زیر پا می گذاشتند و از آن بد تر هر وقت قافیه کم می آوردند یک دفعه خواهان اجرای قانون اساسی مشروطه میشدند. ولی این دو روئی اردشیر خان ما تمامی ندارد، چون باز همو، زمانیکه شاه باز میخواهد او را پس از شکستش در رقابت با عباس هویدا، دوباره به سفیری درواشینگتن منصوب کند میخوانیم :

"اردشیر که میبیند این همه مورد مرحمت اعلیحضرت قرار گرفته دریغ اش میآید که امر شاه را

اطاعت نکند. از سوئی دیگر اگر شاه شخصا فرمان صادر کند امری خلاف قانون اساسی را مرتکب شده به همین دلیل عریضه ای برای شاه نوشته و میگوید:

وجدانم اجازه نمیدهد که اینگونه از مراحم اعلیحضرت سوء استفاده کنم که پادشاه خلاف قانون عمل کند و در تاریخ نقطه ضعفی برای اعلیحضرت باقی بماند. بالاخره اردشیر از سوئیس به تهران برمیگردد و طبق قانون و معرفی از طریق دولت به عنوان سفیر شاهنشاه آریامهر در آمریکا منصوب میشود" (برگ ۲۹۲)

عجب! اردشیرخان ما پس از شکست در تصاحب پست نخست وزیری و بیرون ماندن از حیطه قدرت، ژست هواخواهی از قانون اساسی مشروطه را میگیرد و اصرار دارد که حتما از طریق قانونی سفیر ایران در آمریکا شود. ولی در دیماه ۱۳۵۷ باز با پروئی ویژه زاهدیها (پدر و پسر)، تن به همین قانونی که عدم اجرای آن بدو یک گیتی عذاب وجدان میداده را قبول نمیکند و از دستور "قانونی" دولت بختیار سرپیچی میکرده است. حال تکلیف آن دوپست سفیری اردشیرخان ما در آمریکا و بریتانیا، که هردوطی "حکم حکومتی" از سوی شاه صادر شده بودند - و بنابراین و طبق همین مشروطه خواهی موقتی اردشیرخان ما غیرقانونی محسوب میشده است - در این میان معلوم نیست و بکل به بته فراموشی حواله داده میشود!

از سوئی دیگر، اردشیرخان ما با قبول پست سفیری در آمریکا، زمانی به خدمت دولت هویدا در میآید که طبق گفته خود او با "نخست وزیر سر سازگاری" نداشته و با "دولت مخالف بوده است و آنها هم با او رابطه خوبی" (هر دودر برگ ۲۹۲) نداشته اند. پس در اینصورت باید پرسید که

چرا اردشیر خان ما تن به سفیری در دولت هویدا داده است؟ آیا دلیلی جز جاه طلبی برای رسیدن به مقام و پول میتوان یافت؟

حالا این مشروطه خواهی الکی و ساختگی اردشیر خان بخورد توی سرش. اصلا قبول پست سفارت ایران در آمریکا از سوی او، آنهم بلافاصله پس از شکست مفتضحانه اش در یک نبرد سیاسی با هویدا (که در واقع تنها یک نبرد شخصی بین او و هویدا بود، چرا که پست نخست وزیری در آن دوران به گفته خود هویدا به معنای "رییس دفتر شاه" بود و در واقع نخست وزیر کشور کاره ای نبود) نه تنها از لحاظ اخلاقی در قامت هیچ انسان آزاده نمی گنجد، که با هیچ عرف دیپلماسی هم سازگار نیست.

همین آقا چند سال پس از آن، شاه را به بیعرضگی در مقابله با فساد در درون رژیم پهلوی متهم میسازد، غافل از اینکه همین کارهای او، خود بهترین گواه و نمونه برای فساد، حرص و آز برای مال و مقام در درون خود رژیم پهلوی بود. خوب بود اردشیرخان ما لااقل قبل از زدن جولدوز به دیگران یک سوزنی هم به خود میزد!

یک نمونه نیک دیگر از جاه طلبی و خودخواهی اردشیرخان را میتوان در ماموریت او به آرژانتین به عنوان نماینده دولت ایران دید. شاه مصر را از او میخواست که وی در جشنهای استقلال آرژانتین شرکت کند. ولی جناب اردشیرخان ما که اینقدر ادعای خدمت به کشورش را دارد، بیشتر از دو روز در آرژانتین نمی ماند و در نیمه جشنهای استقلال آرژانتین به آمریکا بازمیگردد. علت اینکار را "گرفتن دکترای افتخاری از دانشگاهی در یوتا است" (برگ ۲۵۴) که روزی اردشیرخان ما در آن تحصیل میکرد است. خوب شد معنای خدمت به مملکت را هم از این فرزند توفان یاد گرفتیم. کسی نیست که به اردشیرخان ما حالی کند که آخربه شما از جیب مردم ایران دستمزد آنچنانی

میدادند تا نماینده میهن تان در آنسوی دنیا باشید و آنگاه شما برای یک کار خصوصی، ماموریت
مهم دولتی تان را نیمه کاره ول میکنید تا قدری از خودپسندی و باد سری تان ارضاء گردید!

بدبخت ملتی که افرادی همچون شما سفیرکبیرش بودند!

ادامه دارد

r.rahimpour@ois-iran.com

www.ois-iran.com

<http://www.mahnaaz.com/>

